



نوشته از ع. بصیر دهباز

جامعه افغانستان کنونی در آستان گذار اجتماعی و فکری

قسمت اخیر ، جمعبدی

نویسنده به مانند قسمت های دیگر در این قسمت این خامه نیز بجا دانسته است تا یکی دو موضوعات سیاسی و نظامی کشور را به تفسیر و ارزیابی کوتاه گرفته و در متعاقباً دوباره به ادامه موضوع برگردد.

نیرو های نظامی کشور در طی هفته گذشته موفقیت های چشمگیری دیگری را در آزاد ساختن تعداد از ولسوالیها و مناطق که تحت تسلط طالبان بودند ، بدست آوردند. نیرو های رزمی با وجود که از نداشتن یک وزیر دفاع در تبارز مورال رزمی شان میتواند آسیب پذیر باشند ، ولی با روحیه خوب در برابر طالبان جنگیدند. ریاست امنیت ملی نیز در کشف چند مرکز سلاح طالبان و دستگیری های در شهر کابل و مناطق دیگر کشور موفقیت خوبی داشت. این چنین موفقیت ها و داشتن دست بالا بر نیرو های جنگی طالبان، داعش و اربابان خارجی شان بیان این واقعیت است که مورال جنگی نیرو های مسلح نا شی میگردد از سه فکتور موثر :

1-بیشتیابی،حمایت و تشویق مردم از نیرو های مسلح کشور که دیگر طالبان و رژیم خشن شان ، رهبران متفکر با شیوه قرون اسطانی، حاکمیت تیرانی به اراده پاکستان و اراعیون عرب دیگر برای شان الترناتیف نیستند. اکثریت ملت از آمدن طالبان خوف و تشویش دارند. موفقیت های نیرو های نظامی حتی مردمان بعض قریه و مناطق آسیب پذیر و تأثیر پذیر از جانب طالبان را نیر در حالت روانی جدید قرار داده تا آنها ادر انتخاب (روی جبر و ترس و بی اعتمادی به نیرو های دولتی) خود تجدید نظر نمایند و علاقمند به جلسات صلح در همکاری با ادارات دولتی گردند.

2-مردم میخواهند سرنوشت خود را با آزادیها و ارزش های ولو نیم جان قانون اساسی گره بزنند و ایجاد صلح، امنیت و ثبات را در بقا و تحکیم همین ارزش ها میدانند. زیرا آنها هرگونه رژیم های خشن و سختگیر را آزمایش نموده اند و عین آزمایش برای بار دوم برای شان دیگر بدیل نیست.

3-تعداد از افسران رده بالا که از یک جهت تحصیل کرده و مسلکی نبودند و از جانب دیگر با گذشته جنگی – تنظیمی شان اراده و توانایی مسلکی- رزمی را ندارند تا جنگ ها را ،بغیر از جنگ چریکی، سازمان داده سوق و اداره مسلکی نماید، با افسران مسلکی تعویض گردیده اند. حتی بعضی از آنها در میان معاملات چند بعدیشان کمتر شور و شوق جنگ و اراده رزمی را از خود نشان میدادند.

موفقیت های اخیر توانست آن روان ترس و بی اعتمادی که نسبت به نیرو های رزمی در مبارزه مستقلانه که داشت مسلط گردد، را از میان بردارد. چنانچه قبل از اعلان آغاز مرحله جنگ های بهاری طالبان منابع آمریکائی از تلفات بیشتر نظامیان افغان، فرار بیش از 15 هزار نظامی از نیرو های پولیس و اردوی ملی و عدم مورال جنگی نظامیان افغان ،بدون کمک های ناتو را تبلیغ مینمودند . این برآمد های سیاسی و تبلیغاتی نا سنجیده شده، در موقع نا مساعد و نتیجه گیری قبل از وقت بود.

چنین تصامیم و نتیجه گیریها بیان این امر است که مشاوران و پالیسی سازان کشور های مانند افغانستان هنوز هم شناخت و درک درست از روان و خصوصیات اجتماعی- روانی ما ها ندارند.

نواز شریف با سفرش به کابل افغانستان را خانه دومی اش خواند. این گفته او میتواند بگونه ها مختلف تفسیر و تعبیر گردد. در هر حال افغانستان خانه مشترک همه فغانها است که در آن زنده گی میکنند و آنرا سرزمین مادر وطن خود میدانند. او گفت که هیچ دشمن افغانستان دوست پاکستان شده نمیتواند. ولی نگفت که طالبان در کدام ردیف برای پاکستان قرار دارد. واضح است که طالبان با آنکه عمل دشمنانه و ضد ثبات و امنیت علیه افغانستان را انجام میدهند ولی هیچ گاهی خود را دشمن افغانستان تلقی نمیکند. انتظار بود و هست که سردمداران پاکستان و دولت افغانستان دشمن را تعریف واضح و روشن نمایند ، ولی مثل همیشه صورت نگرفت سفر نواز شریف به کابل به حیثیت یک سفر حسن نیت و جواب سمبولیک به سفر اشرف غنی به پاکستان بود. روی کدام پلان مشخص بخاطر سازمندی مشترک مبارزه بر علیه تروریسم و عوامل طالبانیزم آن کدام بحث و توافقی به عمل نیامد. نواز شریف در این سفر کدام دیدار " خاص" با حلقه رهبری وزارت دفاع افغانستان در عقب در های بسته داشت . او در این کوتاهی اش قرضدار جناب اشرف غنی ماند زیرا رئیس جمهور اشرف غنی در سفرش به پاکستان دیدار خاص و رو در رو با لوی دستیز پاکستان در اسلام آباد داشت.

موضوع جالب دیگر که برای ما افغانها چندان تازگی ندارد ، این بود که شرکت های آمریکائی و ترکی بیش از دوصد میلیون دالر کمک های باز سازی را با خود برده اند. این اعلان کدام معمای جدید نیست زیرا اگر از یکسو ملیارد ها دالر تحت نام کمک به افغانستان سرازیر گردید ولی قسمت زیاد آن دوباره با جور آمد های شرکت های بخصوص سرک سازی و ساختمانی آمریکائی و ترکی دوباره از کشور خارج گردیده اند. ما نباید از این حقیقت تلخ انکار نماییم که یکی از عوامل فساد و ایجاد مافیای قدرت هم همین پولها و همین معاملات بوده است که در سیستم دولتی افغانستان سلسله های زنجیری را به وجود آورد و مفسدین با مصنوعیت خاص در کرسی ها در دوره های متعدد باقی میمانند.

و حالا دوباره به اصل مطلب.

سیاست مداران و صاحب نظران سیاسی فعال اکثراً در حالات در وسایل جمعی نمایان میگردند که یک واقعه یا قضیه در جامعه ملی و یا بین المللی بروز نماید و توجه عامه را بخود جلب نماید. هر حزب سیاسی برنامه را عرضه مینماید و برنامه های احزاب رقیب و مخالف را به باد رد و انتقاد میگیرد. این تفاوتها و طرز دید ها یا واضحتر بگویم تقابل برنامه ها تصادفی هم نیست بلکه هر یک انعکاس یست از تعبیرات متفاوت ساختار اجتماعی ، اقتصادی جامعه و سیستم سیاسی آن. در پهلوی آن شکل گیری برنامه های یست که بحیث راه های حل، تغیر و انکشاف عرضه میگردد یعنی تغیریابی جامعه را با خطوط فکری تدوین شده پیشبینی مینمایند.

تضاد ها و تفاوت های فکری در روند سیاسی اجتناب ناپذیر اند و بحیث یک روند طبیعی آنرا باید پذیرفت . به همین دلیل حایز اهمیت است و هم یک هنر است که شخصیت های سیاسی و سازمان های سیاسی باید در این گیرو دار های گرم متبازر باشند و در قالب دموکراسی موجود خود را هویت اجتماعی داده توجه جامعه را بخود جلب نمایند. برای یک سازمان سیاسی این یک اصل پایه ئی است که هویت اجتماعی خود را در فورمولبندی اهداف و وظایف خود مشخص و با پالیسی فعال و متناسب زمانی جای ملموس را در روند های سیاسی برای خود تثبیت نماید.

پس همین فورمولبندی و تدوین سنجیده شده اهداف و وظایف در تناسب با روند های جاری و عمومی در واقعیت امر ایدیالوژی سیاسی یک سازمان سیاسی است.

در اینجا این سوال مطرح میگردد که آیا کاربرد ایدیالوژی های که در گذشته های تاریخی و در یک مقطع خاص اجتماعی و آنهم در جوامع دیگر زایش و تدوین یافته است ، میتواند هویت یک سازمان سیاسی فعال را در گرمگرام سیاست متبازر سازد؟ در این جا باید دو حالت را به مقایسه گیریم. سازمانهای که خود را پیرو ایدیالوژی های مکتبی دوره های گذشته میدانند و سازمان های که خود و خطوط فکری شان در جو مبارزات و روند های کنونی ایجاد و شکل گرفته اند. تجربه سیاسی احزاب و بخصوص احزاب چپ در افغانستان درس های پر غنای یست مینی بر اینکه ایدیالوژی های قبلاً تدوین شده بر بنیاد مناسبات اجتماعی دیگر و در یک مقطع تاریخی دیگر ، با روند های که خاصه جامعه افغانی ما بوده است در تقابل قرار میگرفت در حالیکه نیت و اهداف آن کاملاً وطنپرستانه و خدمت به مردم و ملت ما بوده است. تجربه نشان داده است که خواست ها و نیت شریفانه در یک ایدیالوژی با دید صرفاً طبقاتی و روان

انقلابی برای آن بخش مردم که ما بخاطر شان و برای آرمان های آنها مبارزه می‌کردیم، نه تنها قابل درک نبوده بلکه آنها خود را با آنها بیگانه تلقی می‌نمودند. پس باید به این امر معتقد شد که تضاد های موجود اجتماعی باید اساس قوی و منطقی باشند برای بالا کشیدن شعار های متناسب با شرایط واقعاً موجود و فورمولبندی اهداف و وظایفی که راه های حل تضاد ها و معضلات مختلفه اجتماعی، اقتصادی و کلتوری-فرهنگی جامعه را عرضه نماید و این میتواند بنیاد ایدئولوژیک برای یک حزب سیاسی باشد. در اینجا باید از یک سو تفاهم جلوگیری نمود که از تجارب پررغنی تاریخی در جوامع مختلفه نمیتوان فاصله گرفت و یا آنرا نا کارا تلقی نمود، بلکه آنها تجارب و سببانی اند که محتوای ایدئولوژی یک سازمان سیاسی را غنی تر سازد، نه بحيث استفاده از سنگ های نا صیقل که با مناسبات و روند های کنونی در همگونی قرار نگیرند.

تضاد های اجتماعی شکل دهنده ایدئولوژی ها میباشد که یک سازمان سیاسی برای رفع و مهار کردن این تضاد ها الترناتیف ها و راه های حل را عرضه مینماید و از همان دیدگاه ها دولت و سیستم سیاسی را بباد انتقاد قرار میدهند و یا هم در تقابل با سیاست های احزاب رقیب قرار میگیرد. در سیستم های دیموکراسی که انتخابات و آرای مردم تعیین کننده باشد، کسب توجه عامه و عرضه نمودن راه های حل عملی و قابل باور یک اساس حایز اهمیت است و آن این است که تضاد های موجود جامعه را در عرصه های مختلفه باید تشخیص و بر آنها برنامه تعیین نماید. به همین لحاظ است که تضاد های بزرگ اجتماعی زمینه است برای شکل گیری ایده ها و تعبیر های که چگونه باید ساختار جامعه تعریف گردد.

در شرایط کنونی کشور ما که تمام عرصه های اجتماعی و اقتصادی در جریان قریب به چهل سال دچار نابودی و متعاقباً تغییرات جدید گردیده است، مشکل به نظر میرسد که یک ایدئولوژی جدید را عرضه نمود. مفهوم در این است که بغرنجی های جامعه ما آنقدر عمیق گردیده است که تضاد های اجتماعی را بتوان از لحاظ کتگوری های کلاسیک کلاس بندی نمود. ولی نباید از این هم انکار نمود که تضاد ها در جامعه کنونی ما در سطح تضاد های مانند مذهبی، زبانی، اثنیکی و تعلقیات های سیاسی- نظامی قبلی انکشاف نموده است و این عمق تضاد ها را در ایده های کنونی که در حالت شکلگیری اند، هم میتوان در یافت که این یک انکشاف منفی و و آسیب رسان بر انکشاف مثبت و ایجاد یک ایده ملی و فرا قومی- زبانی است.

موجودیت سازمانهای چپ و ترقیخواه با در نظر داشت کلیه مسایل که در این خامه به ارزیابی و توضیح گرفته شدند، میتوانند اتکای با ارزش و پر توان در شکل گیری جهش های فکری نوین جامعه افغانی باشد و در پیوند با هم در یک جاده ترقیخواهی، عدالت و حفظ و بقای ارزش های قانون اساسی و جامعه مدنی، اعم در حال و هم در دورنما ها باشد. هدف ادای مسئولیت بزرگ این سازمانها در همان انکشاف مثبت و ایده ملی یعنی فرا قومی- زبانی است.

جمع بندی

نویسنده در مقاله هاذا که در هین قسمت به پایان میرسد، تلاش نمود تا یک ارزیابی و تحلیل خویش را بر مبنای واقعیت ها و فاکت های ارانه نماید که در گذشته سی و پنج ساله جنگ، بی ثباتی و بی واقع گردیده و هنوز واقع میگردند. در این جمع بندی میخوایم تا با نکات قابل توجه زیر مقاله را اختتام بخشیم.

قطب بندی های اجتماعی که در سی و پنج سال اخیر با جنگ های طولانی و فرسایشی که با انارشی و بی ثباتی توأم گردیدند، از یک جهتی ناشی از عقب ماده گی جامعه و تسلط نماد های عقب مانده گی آن بخش از رسوم و عنعنات نا پسندیده که با رنگ و بوی دینی و مذهبی منجمله خرافات بوده است از جهت دیگر آموزش تعداد زیاد از طلبه های که در مدارس انسوی سرحدات آموزش میدیدند و با چنین ایده های محدود در مساجد و اماکن مقدس به آن شکلی راوان جامعه را تحت تأثیر قرار میدادند که عدم پذیرش پدیده های نو، نواندیشی و ایده های مبنی بر بینش جدید از دیدگاه دینی و مذهبی نسبت به این پدیده ها هم در حکم کفر، الحاد و دین ستیزی محکوم میگرددند. این چنین محکومیت ها در احساسات دینی و عقیدتی مردم چنان غلبه میکرده که آنها قبل از تعقل بر مسأله اسیر تبلیغ " جهاد در برابر بی دینی و غزاد در برابر کفر" میگرددند. بکار گیری و حکم کمونیست و بی بیدینی به روشنفکران که نه کمونیست بودند و نه بی دین بودند هم از همین منشه میگرفت. این نماد خاص جامعه ما وسیله آماده شده و "قابل استفاده موثر" بوده برای دستگاه های منفعت جو که منافع خود را همیشه از همین راه های نا مشروع و ضد انسانی بدست میآوردند. روی همین دلیل موجودیت تقابل و تضاد بین عوامل جهل، تاریکی، عقبمانده و (به مانند تعویذ نویسان، جادوگران، سکت ها و یا طریقت های که هزاران انسان های مومن با طینت را قریبانی و " مرید مرچ آغا و این آغا و آن آغا ساخته است" از یک طرف و عوامل ترقی خواه، تغییر طلب و روشن اندیش از جانب دیگر. ویان تضاد ها اجتناب ناپذیر هم هستند و در هر مرحله زمانی که ضرورت تغییر اجتماعی حاد گردند، ایت تضاد ها هم همگام شدت

میآیند چنانچه قتل ظالمانه فرخنده و حوادث بعد از آن این موضوع یکبار دیگر متبازر ساخت. فراموش نشود که نویسندگان در مقالات قبلی از حلقه ها و گروه های مذهبی " تحصیل کرده و دانشگاهی" نیز بحیث یک بخش قابل حساب در همین جنبش روشنگری تذکر داده است.

مردم افغانستان چنانکه در تاریخ قریب به نیم قرن اخیر تجارب زیاد را کسب نمودند و حکومت ها و سیاست های مختلف را به آزمایش گرفتند، باید هم به این نتیجه رسیده اند که ما بحیث یک ملت آسیبدیده و مظلوم باید خود قد راست نماییم و باید به پای خود بایستیم و این تنها در انتخاب آزادی های مشروع اجتماعی، تجربه و پذیرش ارزش های که " ما بحیث انسان حق زنده گی آبرومندان، حق داشتن مصونیت قانونی در انتخاب یک زندگی که خود و برای خود و در خانواده خود میخواهیم، و بلاخره بحیث انسان ها یا موجودات اجتماعی با ارزش های انسانی زنده گی شهروندی خود را خود تعیین نماییم. داریم"

مفاهیم بالا بدون شک مفاهیم عام اند که ما این مفاهیم را در سلسله همین مقالات بیشتر توضیح داده ایم.

کشته شدن دخت معصومه افغان فرخنده در شهر کابل بیان تسلط وحشت و دهشت در یک کشور بود که در آن مافیای قدرت، فساد، معاملات عقب پرده، وجدان های خفته، ظهور ولگردان شهری و دهها پدیده های خشن و ناآئوس دیگر که در کشور زبانه میکشند. این پدیده های خشن، زشت و بد روان مردم خسته از جنگ و ناامنی و بی ازخواستی را در حد یک قیام و جهش های فکری رسانیده که سوال تغیر و رهانی از قید عقب مانده گی و عوامل عقب مانده گی دیگر سوال و ضرورت روز است. این قیام ها و جهش های فکری برای تحکیم و بقای خویش در قدم اول به حفظ ارزش های قانون اساسی و جامعه مدنی نیاز درجه اول دارند.

در جهش های فکری جدید نه تنها جنبش " در حالت شکل گیری" زنان و نهاد های اجتماعی که برای یک زنده گی آبرومندان انسانی و شهروندی فعال اند، حایز اهمیت اند بلکه جنبش های نسل جوان دانشگاهی، حلقه های نو اندیش در مکاتب و مجامع دیگر تحصیلی دینی، گروه های که خود را از اندیشه های سختگیرانه تنظیمی جدا ساخته اند، نیز حایز اهمیت جدی اند.

ما در این جهش ها نقش احزاب سیاسی ترقی خواه را که خود، برنامه ها و سیاست های روز خویش را در همین جو " هنر مندانه سیاسی" در مطابقت فکری و عملی قرار میدهند، فوق العاده مهم میدانیم و آن در صورتیکه:

- پیوند ها و نزدیکی ها در گره زدن انرژی و توانایی های فکری در تحلیل و ارزیابی های جامعه کنونی، برون ساختن شعار های کارا و به موقع، نه در پروسه های تکراری و فرسایشی به مانند وحدت ها و ائتلاف های که باز هم هدف همان وحدت بدون نتیجه باشد. اگر در اینجا مثالی ارائه بداریم، ایجاد یک فرکسیون پارلمانی و ایجاد فشار مشترک بر دستگاه دولت جهت ترد فساد و فساد کاران و رشوه گیران از ادارات قضائی و عدلی (سارنوالی) و انعکاس آن از طریق نشرات و برآمد های تلویزیونی و غیر امکانات در عین مقطع زمانی و توسط همه همین احزاب سیاسی که با هم در همین شعار روز شریک اند، بیشتر موثریت در روان عامه و دستگاه دولت خواهد داشت تا یک روند طولانی و فرسایشی وحدت.

- احزاب سیاسی بتوانند گروه های تفاهم و همکاری را بین شان ایجاد نمایند تا در مسائل جدید روز به موقع بتوانند شعار و سیاست روز را تعیین و مشخص سازند.

احزاب همسو و ترقی خواه در حالات آسیب پذیری یکدیگر را پشتیبانی نمایند نه با اتهامات کهنه و تسلط فضای سیاسی و دید های ایدئولوژیکی گذشته در تخریب و قصد گیری مداوم یکدیگر باشند.

- احزاب سیاسی نباید در عقب فاکت ها به حرکت آیند بلکه پیشگیر و سمت دهنده فاکت ها باشند.

- بزرگی یک حزب سیاسی آنقدر در کمیت تعداد متبازر نمی گردد تا در برآمد های به موقع سیاسی.

نویسندگان در اخیر بدین اصل انکار ناپذیر باورمند است که جهش های فکری در یک کل واحد همبسته متشکل از همه نیرو های که در بالا ترکر داده شدند، نیروی بزرگ و موثر در پروسه های کنونی و آینده جامعه افغانی اند و میتوانند پروسه های در حال آبهستن گذر های اجتماعی - فکری را برای امنیت، ثبات و ایجاد یک دولت دارای اوتورپته، با اراده و مستقل، سمت دهند.

ختم.

برای نظر لطفا با آدرس زیر تماس حاصل نمائید: b_dehzad@hotmail.com